نقد و معرفی کتاب

الرحلة المغربيه

(سال 688ق.)

به اهتمام: ليلي سعيد سويلم الجهني 1 /اصغر قائدان

مدخل

روند حركت كاروان‌هاي مسافران و زائران مغربي هرگز از حرمين شريفين (در مكة مكرّمه و مدينة منوّره) قطع نشده است و چه بسيار از اين مسافران، شرح سفرهاي خود را به تفصيل تدوين و براي ما بر جاي گذاشته‌اند. اين نوشته‌ها، بيانگر نزديكي تفكّر آراي نويسندگان آن‌ها و اهدافي است كه انگيزه‌هاي آنان را براي تدوين اين سفرنامه‌ها روشن مي‌سازد. برخي از اين سفرنامه‌نويسان، به ثبت تفصيلي وكامل سفر خود و ديده‌هاي خويش، از هنگام ترك موطن تا بازگشت به آن، پرداخته‌اند. برخي نيز آنچه در هنگام سفر ديده‌اند را تدوين و گروهي ديگر، وضعيتِ مردمي را كه در شهرهاي مسير مي‌زيسته‌اند، توصيف كرده‌اند.

اکنون آنچه پيش روي شماست، چهره‌اي جديد از مدينة منوره را ترسيم مي‌كند و نويسندة آن، يكي از سفرنامه‌نويسان مغربي، در قرن هفتم هجري است.

شرح حال سفرنامه نويس (عبدري):

وي محمد بن محمد بن علي بن احمد، ابوعبدالله الحيحي العبدري است كه سفرنامه‌اش به نام خود او (عبدري) معروف گرديده و او در اصل اهل بلنسيه2 است و نسبش به بني عبدالدار مي‌رسد. عبدري در قرية «حاحه» در مغرب ساكن بود و به منظور انجام حج در سال 688ق. وارد باجه و تونس و قيروان شد و سپس از اسكندريه گذشت و از همان مسير نيز به موطن خود بازگشت.

در منابع تاريخي، از سال وفات او ياد نشده است. شاربونر، بخش‌هايي از اين سفرنامه را در مجلة الأسبويه (جلد4، شمارة 5) به چاپ رسانيده است. عبدري نوشتن اين سفرنامه را از تلمسان آغاز مي‌كندكه، در ربيع الأول سال 689 از آن حركت كرد و پس از انجام حج، بار ديگر از همان راه بدانجا بازگشت و به شهر خود؛ جايي‌كه سفرش را به انجام رسانيد، وارد شد. او شيوه و روش خوبي در تمامي سفرنامه‌اش دارد. 3

توصيف سفرنامه و محتويات آن

عبدي از قرية حاحه، درنزديكي شهر الصويره بر ساحل اقيانوس اطلس را در روز 25 ذي‌قعده سال 688 براي انجام مناسک حج و زيارت حرم شريف نبوي، به قصد مكة مكرمه و مدينة منوره ترك كرد. او شرح تفصيلي سفرش را هنگام رسيدن به تلمسان آغاز كرد. عبدري و ابن جبير4 با همديگر نقاط اشتراكي دارند؛ از جمله اين‌كه هر دو سفرنامة خود را به‌طور زنده و مستقيم در زمان خود و نه در پايان سفرشان تدوين كرده‌اند. سفر عبدري حدود دو سال طول كشيد و او در اين مدت، در برخي از شهرها و شهرك‌ها، افزون بر مكه و مدينه، اقامت گزيد و يا از آن‌ها عبور كرد؛ از جمله تلمسان، الجزاير، قسنطنيه، تونس، طرابلس، برقه، اسكندريه، قاهره، الخليل، قدس، فاس كه از همين شهرها دوباره به قرية خود؛ يعني حاحه بازگشت.

متأسفانه، عبدري در سفرنامه‌اش زمان اقامت در هر شهر و ديار را به‌طور دقيق و منظم ثبت نكرده است اما بر حسب آنچه از سفرنامه‌اش مي‌توان دريافت، اين است‌كه وي دوره‌اي طولاني در شهر تلمسان اقامت كرده و اين از اشارة روشن وي به هنگام ترك تلمسان برداشت مي‌شود. 5 همچنين در هنگام رفت و بازگشت به تونس و قاهره وارد شد. او در بازگشت، هنگام گذشتن از قاهره بيمار شد و از اين‌رو ناگزير در اين شهر ماند تا بهبودي يافت6 و سرانجام‌ به اسكندريه رسيدكه اين بخش از سفرنامه‌اش به هنگام رسيدن به آن پايان مي‌يابد.7

عبدري در نگارش سفرنامه‌اش، روشي محكم براي خود برگزيد و آن توصيف سرزمين‌ها و وضعيت ساكنان آن مناطق است. اين روش بر اين اساس بنا شده است كه در آن «نه توريه و نه اشارة تلويحي و نه خوب جلوه دادن بدي‌ها و نه بد جلوه دادن خوبي‌ها وجود ندارد»8 عبدري از اين روش در نگارش سفرنامه‌اش عدول نكرده و در آن از چيزي خبر نداده، مگر آن‌كه آن را ديده است. او خود اكراه داشته چيزي را كه نديده توصيف كند و يا از آن خبر دهد؛ زيرا كسي كه چيزي را نديده توصيف آن برايش مشكل است و چه بسا به اشتباه بيفتد؛ همانگونه كه خود در سفرنامه‌اش گفته است.9

عبدري همانند ابن جبير و سبتي10 از عواطف ديني برخوردار بوده كه منبع آن، درك و فهم صحيح از دين است و اين امر از محتويات سفرنامه‌اش آشكار مي‌شود؛ به‌گونه‌اي كه او چيزي نمي‌پذيرد جز آن‌كه مستند به قرآن و سنت باشد و جز آن را پيروي از عقايد فاسد مي‌داند. از نمونة آن، همان چيزي است كه به هنگام توصيف غار ثور، كه پيامبرخدا و همراهش ابوبكر به‌هنگام هجرت آن را براي مخفي شدن ا نتخاب كردند، مي‌گويد: «چون كه دهانة غار تنگ و كمتر از دو وجب است لذا در ميان مردم مكه شايع شده است كسي‌كه نتواند داخل اين غار شود زنازاده است!

عبدري اين باور را با شدت تمام به عنوان يك عقيده و باور فاسد توصيف و از آن دوري مي‌كند.11

در بسياري از قسمت‌هاي سفرنامه، طبع لطيف عبدري در انتخاب كلمات نيكو و شيرين در توصيفات شهرهايي‌كه از آن عبور كرده، ديده مي‌شود؛ مانند تلمسان كه مي‌نويسد: «شهري بزرگ، مرتفع و كوهستاني، زيبا منظر و ... ساكنان آن مهربان و داراي اخلاق نيك هستند.»12 با همين احساس لطيف، علاقه به فرزندان و خانواده‌اش را در بسياري از جاها و موقعيت‌ها آشكار مي‌سازد؛ مثل زمان رسيدنش به قيروان كه قصيده‌اي مشفقانه براي پدرش مي‌سرايد.

از سوي ديگر، اين سفرنامه صبغة علمي و نقادانة خود را نيز حفظ كرده است؛ زيرا نخستين چيزي‌كه عبدري پس از توصيف هر شهر و دياري، هنگام گذر از آن، مي‌پردازد، بررسي حيات علمي و تمدّني آن شهر است. حقيقت آن‌كه وي از حيات علمي بسياري از شهرهايي‌كه ازآن گذشته، راضي نيست و از اين امر خشنود نمي‌شود؛ به گونه‌اي كه بر وضعيت آنجا از اين جهت تأسف مي‌خورد و اگر ميان منطقه‌اي با منطقة ديگر امتياز و تفاوتي قائل شود آن را در وضعيت علمي آن منطقه مي‌بيند و آنچه مردم آن مناطق در اين زمينه برخوردارند را يادآور مي‌شود. او انتقاد تند در اين خصوص را رها نمي‌كند مگر در مورد تونس كه وضعيت علمي آن را مي‌ستايد و سخن در موردش را طولاني مي‌سازد.13

نمي‌توان از انگيزه‌اي كه باعث روند انتقادآميز تند عبدري در خصوص وضعيت علم و علماي شهرهايي كه از آن عبور كرده گذشت؛ زيرا

اولاً: او در اين كاوش نيت صادقانه‌اي دارد و مي‌كوشد به تنبّه و دقت نظرِ به دور از هر غرض شخصي يا غرور و تعصب كوركورانه بپردازد.

ثانياً: اين ديدگاه مورد اشاره در نوع خود از جهتي، به سوي كمال يابي است و به كمتر از آن راضي نمي‌شود و امور را با مقياس خود مي‌سنجد؛ زيرا براي عالم آن مي‌خواهد که تصوّر مي‌کند نه آن‌که در واقع و به عينه وجود دارد، لذا انتقادش بيشتر مي‌شود.14 اين مطلب را ما نمي‌توانيم به راحتي بپذيريم ولي جز احترام براي آن (نظر) قائل نمي‌شويم. ديگر آن‌که اين سفرنامه‌نويس از آگاهي وسيعي برخوردار است و اين در تمام صفحات سفرنامه که در آن به مناقشات علمي در فقه و حديث و تفسير و جغرافيا و تاريخ و لغت و عروض پرداخته است به چشم مي‌خورد و آنچه به وسعت علم و آگاهي عبدري دلالت دارد فراواني کتاب‌هايي است که در سفرنامه‌اش به آن‌ها اشاره و از آن‌ها نقل مي‌کند و حتي آن را در معرض پاسخ گويي و نقد قرار داده و يا بر آن‌ها تعليقاتي مي‌افزايد؛ خواه در بارة فقه باشد يا حديث و تفسير و جغرافيا وتاريخ يا لغت؛ ازجملة اين کتاب‌ها مي‌توان به «مناهل الحج» ( ناصر الدين بن منير)، «الاقبال الکامنه في القرآن» ( حسن بن فضل) و «السيره ( ابن اسحاق) اشاره کرد. اين سفرنامه‌نويس البته تنها به نقل از آن‌ها بسنده نکرده، بلکه آنچه خطا و اشتباه در آن‌ها بوده را تصحيح و يا تکميل کرده است.

زبان عبدري به زيبايي و رواني کلمات ممتاز است. اگر چه در بعضي مواقع اين عبارات نياز به رجوع به فرهنگ‌نامه‌ها و معجم‌ها دارد مثل « الموماة ، الدو ، الفدفد»،15 اين سفرنامه نويس مي‌کوشد تا افکارش را به ساده‌ترين صورت ممکن تعبير و تشريح کند و اگر چه به سجع گرايش مي‌يابد اما اين سجعِ مقبول و بدوي، از پيچيدگي و سختي است. عبدري به همين‌گونه تمايل دارد که در سفرنامه‌اش از ضرب المثل‌هاي رايج، ابيات شعر، منظوم و منثور زياد به کار گيرد. 16

و آخر اين‌که سفرنامة عبدري از لحاظ پردازش، به حيات علمي در شهرها و تمدّن‌هاي اسلامي که در طي ربع آخر قرن هفتم ديده است، اهميت ويژه‌اي دارد؛ به اين‌گونه‌که از بلوغ وتکامل آگاهي و علوم در آن دوران که البته در شخصيت عبدري بهره‌هاي عميق علمي و اطلاعات وسيعش جلوه‌گر شده است، پرده بر مي‌دارد. سفرنامه در زمان خود مملو از اطلاعات موثق و ارزشمندي است که از اوضاع اجتماعي برخي از شهرها و نواحي مورد زيارت وي به دست مي‌دهد.

تفصيل و شرح مشاهدات عبدري از مدينة منوره

عبدري در روز دوشنبه، برابر با 25 ذي حجة سال 686ق. پس از برگشت از مکة مکرمه و انجام فريضة حج، به مدينه وارد مي‌شود و دو روز در آنجا مي‌‌ماند و در روز چهارشنبه، برابر با 30 همان ماه، آنجا را ترک مي‌کند. او در طي اين دو روز، تنها حرم شريف نبوي و قبرستان بقيع را زيارت مي‌کند.

عبدري در سفرنامه‌اش مدينة منوره را اين گونه توصيف مي‌کند: «شهري با ظاهري نيک و آراسته و درخشنده و پر رونق بر روي زمين...».17

ما در اين توصيف، مقصود او از واژة «ملاحه» را اينگونه برداشت مي‌کنيم که يعني مدينه شهري با عمران و آبادان بوده و سازماني نيکو داشته است. اگر توصيفي که از اين عمران کرده ما را قانع نمي‌سازد، به جز اشار‌ه‌‌هاي گذرا و متفرقه از اينجا و آنجا، از جمله اشاره به ديوارهايي که از آثار قديم هستند و خاک ديوارها چنانکه ذکر مي‌کند به رنگ قرمز است و نشان مي‌دهد که از خشت ساخته شده بودند و شايد از جنس سنگ، گچ در جدار بيروني البته اين سنگ‌ها به مرور زمان ريخته شده و مواد داخل آن آشکار گشته است؛ همان‌طور که ما گاهي در بعضي بناها مشاهده مي‌کنيم. براي ديوارهاي شهر تعدادي در بوده که عبدري تعداد آن را ذکر نکرده و يا اسامي و موقعيت جغرافيايي آن‌ها را نگفته است که بتوان نزديکي توصيفات او را با روايات و گفته‌هاي ابن جبير دريافت.18

در اينجا اشارة ديگري به دارالوضو مي‌کند که ملک منصور19 در نزديکي باب السلام ـ يکي از ابواب حرم ـ در سمت غرب بنا کرده است. اين دارالوضو را عبدري چنين توصيف مي‌کند:

«بنايي است وسيع و بسيار محکم که در آن آبي جاري است که آب آن به خانه‌هاي پيرامون تقسيم و جاري مي‌شود و براي هر خانه‌اي به يک اندازه مي‌رسد.» 20

عبدري دراين مورد، جزآنچه‌که ذکرآن رفت، سکوت مي‌کند؛ زيرا وي بيشترين توجه وعنايت خود را معطوف تحقيق در بارة وضعيت علم وعالمان و نه وضعيت شهرها وساکنان آن ساخته است.

شايد عجيب باشد که عبدري به جستجوي سرچسمه و منابع آب‌هاي داخل مدينه نمي‌پردازد اما وقتي با چاهي روبه رو مي‌شود که سَبتي از قبل آن را توصيف کرده، 21 او نيز آن را براي ما شرح مي‌دهد. ما از اين کار و فلسفة آن چيزي جز آنچه خود در سفرنامه‌اش ذکر کرده، نمي‌دانيم؛ «کاروان ما در مدينه جز يک روز يا مقداري از روز را توقف نکرد و من نيز در اين زمان فرصت يافتم و کوشيدم در اين شهر تأمل کنم و اوصاف آن را به ذهن بسپارم و چه بسا در اين زمان اندک، به رغم مشغله‌هاي زياد و وظايف ديني و دنيوي، چيزهايي را درک کنم.»22

مدت زمان ماندن وي در مدينه کوتاه بود، به رغم اشتغال به زيارت حرم و اداي نماز در آن و آماده شدن براي ترک مدينه، همة اين‌ها در مجموع فرصتي را براي شناخت سرچشمه‌هاي فراوان آبي از جمله منابع چاه‌ها فراهم نمي ساخت اما در خصوص چاه (امام) علي علیه السلام تنها تذکر مي‌دهدکه «آثار آن بر پا ولي متروک است» 23 و اين نشان دهندة‌ آن است که در مورد اين چاه و بازسازي آن، اهمال صورت پذيرفته و به اطراف و پيرامون آن توجهي نشده است.

او از بيشه و يا باغي در مدينه سخن مي‌گويد که در آن نخلي بزرگ به چشم مي‌خورد. زمين آن شوره‌ زار و به وسيلة صخره‌ها و سنگ‌هاي آتش فشاني سياه احاطه شده بود.24 او آن را با دقت در سفرنامه‌اش توصيف مي‌کند؛ مدينه در داخل يک فرورفتگي قرار گرفته که کوه‌ها و مناطق صخره‌اي وسنگلاخي ونيز سنگ‌هاي آتشفشاني تقريباً از تمامي جهات آن را احاطه کرده بودند و اين فرورفتگي داراي خاک‌هاي تازه وخوب بود، البته به رغم شوره‌زار بودن برخي از آن، پس مردم مدينه به مرور زمان، در اصلاح آن کوشيدند و آن را به واحه و يا آبادي مهم زراعي در منطقة حجاز تبديل کردند. فراواني چاه‌ها و مناسبت آب و هوا در اين امر، براي زراعت به آنان ياري کرد.25

عبدري بيشتر مردم مدينه را رافضي (شيعه) مي‌‌داند26 ولي در خصوص اين‌که آغاز تشيع در مدينه چه زماني بوده تحقيق و بررسي نمي‌کند. در اين رابطه، بايد به دو مطلب مهم اشاره کنيم:

اولاًً، شهر مدينه هرگز از اهل سنت خالي نبوده است؛ آنان براي خود قاضي، امام جماعت و خطيب داشته‌اند. به همين‌گونه، حرم شريف نبوي هرگز از دورس مربوط به مذاهب چهارگانه خالي نبوده است.

ثانيا، مدينه براي مدتي طولاني؛ يعني حدود 5 قرن در سلطة خاندان مهنا، که يکي از شاخه‌هاي خاندان و ( نوادگان) حسين علیه السلام است، رشد کرده است و اين خاندان تحت تأثير فاطيمان بودند که براي مدت زماني اين شهر تحت سلطة آنان قرار داشت و تشيع آل مهنا، تشيع اماميه بوده که البته در بيشتر اوقات تشيعي افراطي 27 نبوده است و دليل ما اين است که آنان از پذيرش بسياري از آداب و مراسم بدعت آميز فاطيمان سرباز زدند؛ مثل مراسم روز عاشورا و يا ميلاد پيامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم .

حقيقت اين است که تشيع آل مهنا ميان تعدادي از اميران آنان وارد نشد و اين را مي‌توان از برخورد و روابط حسنة آنان با اهل سنت مدينه فهميد. آنان همواره مي‌کوشيدند اختلافاتي را که ميان دو گروه شيعه و سني در مدينه وجود داشت بر طرف کنند و بهبود بخشند؛ از جمله آنان مي‌توان به: جماز بن شيحه و سعدبن ثابت، منصور بن عطيه و عُزَير ابن هيازع اشاره کرد.28

علاوه بر آنچه گفتيم، عبدري به پژوهش در بارة زندگي و حيات اقتصادي مردم مدينه هم اهتمام داشته است. او ياد آور مي‌شود که مردم مدينه از هر لحاظ نسبت به ورود کاروانيان حج محبت مي‌ورزند، هر آنچه براي خريد نياز داشته باشند؛ مانند خرما، علف، شتر و غيره براي حاجيان و زائران فراهم مي‌سازند. ياد آور مي‌شويم که اين چيز نيز به اين موضوع در سفرنامه‌اش در خصوص مردم حجاز و بويژه ساکنان مدينه اشاره کرده است.

آنان براي رفع نيازمندي‌هاي حجاج کمک مي‌کردند. به ايشان شتر کرايه مي‌دادند و شير، آب، خرما و هيزم مي‌فروختند.

عبدري، مانند ابن جبير، به توصيف اضافي در خصوص حرم نبوي شريف، بر اساس آنچه ديده است مي‌پردازد و مي‌توان انتظار داشت آنچه در آنجا رخ داده و اطلاعاتي از آن، در سفرنامة سبتي ديده نمي‌شود را بشناسيم و نسبت به آن‌ آگاه شويم.29

حرم (نبوي) آنگونه که وي توصيف مي‌کند «به شکل مسجدالحرام در مکة مکرمه است ولي از لحاظ مساحت کوچک‌تر از آن است؛ يعني به شکل مستطيل است که در ميان آن، فضايي پوشيده از شن‌هاي قرمز قرار دارد و از چهار سمت در احاطة شبستان‌ها (رواق‌ها) واقع شده است.30 پنج شبستان (رواق) درسمت جنوب، چهار شبستان در سمت شمال و سه شبستان در سمت شرق و چهار شبستان در سمت غرب واقع است. اين شبستان‌ها (رواق‌ها) به لحاظ تعداد، با آنچه در سفرنامة ابن جبير آمده، هم خواني دارد جز شبستان‌هاي سمت شمال، که عبدري آن‌ها را چهار شبستان و ابن جبير 5 تا دانسته است. اين مسأله مربوط مي‌شود به زماني که حرم را پس از آتش سوزي بازسازي کردند. در آن هنگام يکي از شبستان‌هاي سمت شمالي را داخل صحن مسجد کردند لذا تعداد آن‌ها به 4 کاهش يافت.31

عبدري درتوصيف حرم نبوي مي‌‌نويسد: «و در ميان آن، فضايي پوشيده از شن‌هاي قرمز است»32 از توصيف وي در مورد اين فضا، فهميده مي‌شود فضايي که اين رواق‌ها را حاطه کرده، در موردش اختلاف است؛ زيرا بر اساس آنچه‌که سبتي در سفرنامه‌اش يادآور شده، پوشيده با شن نبوده است. براين اساس، مقصود اين سفرنامه‌نگار (عبدري) از آن فضا، محوطة باز و غير سرپوشيده‌اي است که در وسط حرم قرار داشته است.

آن‌گونه که عبدري مي‌نويسد: در سمت شمال اين فضا که در ميان حرم است، «نخل‌هاي کوچک سبز و شکوفا» بوده که نسبت به آن‌ها توجه و عنايتي مي‌شده است. 33 از توصيف او با واژة «کوچک»، دانسته مي‌‌شود که زمان زيادي از عمر اين درخت و نخل نگذشته بود و اين به همان دليل است که سبتي در سفرنامة خود از آن سخني نگفته است.

حرم به همين‌گونه، داراي سقفي بلند با ديوارهاي سفيد بوده، اما او از تزيين ديوارها و نقوش و طرح‌هاي روي آن‌ها به تفصيل سخن نمي‌گويد، مگر با اين عبارات که مي‌توان آن را دريافت «منظره‌اي نيکو و اعجاب انگيز داشت.» 34 اگر چه وي تعداد ستون‌هاي مسجد را خود نمي‌شمارد ولي کسي درآنجا به وي مي‌گويد تعداد آن‌ها به 267 مي‌رسد. اين تعداد، کمتر از آن تعدادي است که ابن جبير در سفرنامه‌اش نوشته و ما نمي‌توانيم به آن اعتماد کنيم؛ زيرا عبدري خود نسبت به تعداد آن تأکيد ندارد و آن را شمارش نکرده است.

اما «محراب»؛ طبق آنچه عبدري نوشته، در آن زمان اين‌گونه (که اکنون هست) نبود. او مي‌نويسد: اين محراب «بلند و بدون تزيين» است.35 و مي افزايد: « در ديوارة آن، جسم بر جستة سياه نرم، مانند سر چوب آبنوس مخروط وجود داشته که در زمان حيات پيامبرخدا صلی الله علیه و آله و سلم در ديوار قبله قرار داشته و آن حضرت، هنگام اقامة نماز در کنارآن، به منادي نماز (مکبّر) براي صاف کردن صفوف نمازگزاران تذکّر مي‌داده‌اند.36 براساس آنچه که عبدري توصيف مي‌کند، مردم به شدت براي لمس کردن اين جسم و تبرّک جستن، به سوي آن مي‌رفتند و لذا براي آن پوستي نمانده است؛ چون حاجيان لباس خود را به آن مي‌ماليدند و چه بسا برخي نيز قسمت‌هايي از آن را براي لمس کردن، با خود مي‌بردند و اين در حالي است که نمي‌دانستند حقيقت آن چيست، «مانند عادتشان در موارد ديگر». 37

اما در خصوص «منبر»؛ بر اساس آنچه عبدري به ما خبر مي‌دهد، در هنگام آتش سوزي مسجد (886 ق.) اين منبر سوخته است و از آن جز قطعه‌‌اي که داخل منبري ديگر قرار داده‌اند، نمانده و مردم دست‌هاي خود را از کنار آن داخل سوراخ کرده و آن را براي تبرک لمس مي‌کنند.38 اين خبر را ملک ظاهر بيبرس به سال 666 ق. براي مسجد ارسال داشته39 و اين همان منبري است که ما در سفرنامة سبتي به آن اشاره کرديم. منبر به گفتة عبدري «ساذج» است (که تعريب از فارسي است) و معناي آن اين است که هيچ نقشي بر روي آن وجود ندارد.40

اما «حجره و مرقد شريف»؛ مهم‌ترين چيزي که وي در مورد آن نوشته، اين است که: با سنگ مرمر از پايين تا سقف پوشيده شده است. درسفر نامة ابن جبير آمده است که تنها يک سوم پايين آن با سنگ مرمر پوشيده شده و پيرامون آن را ضريحي چوبين با دو در احاطه کرده است؛ يکي از آن درها در غرب و ديگري در شمال بوده اما قبر شريف آن حضرت داراي ديواري يکپارچه و بدون در است و بر آن پارچة زيبايي آويزان شده است که البته بزرگ و دراز نيست و در سال يکبار تعويض مي‌شود.

در گوشة حجرة شريف، آنجا که ديوارهاي غربي و جنوبي به هم پيوند مي‌خورند، صندوقي چوبين در داخل ديوار قرار گرفته که در برابر سر مبارک پيامبرخدا صلی الله علیه و آله و سلم واقع است و اين همان صندوقي است که ابن جبير پيشتر از آن ياد کرد. اين صندوق در آتش سوزي مسجد سوخت و از آن چيزي نماند جز نقره‌اي که صندوق با آن تزيين شده بود و آن را بعد از بازسازي، با طلا ، محکم بر روي صندوق چسبانده‌اند و بقاياي صندوق سوخته را در داخل همان صندوق جديد قرار دادند و در جاي پيشين گذاشتند.41

مخزن روغن

در بخش شماليِ فضايي‌که حرم را در ميان گرفته، خانه‌اي است مربع با بنايي تازه که به عنوان مخزن مورد استفاده قرار مي‌گيرد. ابن جبير آن را در سفرنامه‌اش «قبّة الزيت» يا مخزن روغن ناميده است.42 او مي‌‌نويسد: اين مخزن در همان منطقه است و در واقع دستيابي به آن، به سبب آن‌که در وسط قرار دارد، ممکن است کار برد آن، تهوية هوا براي اشياي داخل مخزن و در درجة اول حفظ حرم به هنگام آتش سوزي يا تخريب بنا باشد.43

اما از درهاي حرم، چهار باب آن باز مي‌شود؛ دو باب در ضلع غرب؛ مانند «باب السلام» و «باب الرحمه» و دو در ديگر در ضلع شرق؛ مانند «باب جبرئيل» و «باب النساء». در اين ميان، نام دو در همچنان محفوظ مانده و به همان نام‌هايي است که در سفرنامة ابن جبير آمده‌ است؛ يعني باب الرحمه و باب جبرئيل و دو باب ديگر که «باب الخشيه» و «الرجاء» نام داشته‌اند به «باب السلام» و «النساء» تغيير يافته‌اند.

در آنجا باب ديگري درسمت شرقي حرم قرار دارد که ما را به شکافي در زمين با پله‌اي به سوي حجره‌هاي پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سمت جنوب هدايت مي‌کند. گفته مي‌شود آن‌ها خانه‌ها واتاق‌هاي همسران پيامبرخدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده‌ است اما عبدري از اين موضوع مي‌گذرد؛ زيرا حجرة عايشه همان حجره‌اي است که منبر پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر و عمر در آنجا قرار دارند و حجره‌هاي باقي‌مانده نيز در توسعة دوران وليد ابن عبدالمک به حرم ملحق شد.

و عبدري در آن موضوع (پرداختن به آن در) محق است. اگر اخبار مورخان مبني بر اين‌که حجره‌‌هاي همسران پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم به فرمان وليد داخل حرم شده متواترباشد.44

دليل نپرداختن عبدري به آنچه که مردم نقل مي‌کنند، اولاً: گسترة آگاهي او است؛ (همانگونه که پيش از اين گفتيم) و ثانياً: کوشش و سعي اوست بر رسيدن به يقين و ثابت شدن آنچه که نقل مي‌کند و لذا حکم او، حکمي عقلي و دقيق است. همان‌گونه که او نظر ما را دراين‌که اين باب، خوخة ابوبکر مذکور در حديث نيست45 و شايد جالب و شگفت انگيز باشد که ببينيم، خانه‌اي که در سفرنامة ابن جبير از آن به «خانة ابوبکر» ياد شده، در سفرنامة عبدري ـ پس از گذشت يک قرن ـ به حجر‌ه‌هاي همسران پيامر صلی الله علیه و آله و سلم رسيده است و اين قضيه براي ما اين اختلاف را کشف مي‌کند که شيوع برخي از اخبار به معناي درستي آن نيست بلکه نقلي است ميان عوام وتکراري بي تحقيق است.

مئذنه

حرم مطهّر سه مئذنه داشته و اين همان تعدادي است‌که در سفرنامة‌ ابن جبير نيزآمده ‌است. تنها اختلافي که ميان آن دو سفرنامه نويس وجود دارد، موقعيت و محلّ مناره‌ها است؛ ابن جبير گفته است: دو مأذنه در دو گوشة شمالي يا گوشه ديوار شمال و سومي در گوشة شرقي متصل به سمت قبله واقع است. اما عبدري اشاره مي‌کند که دو مئذنه در دو رکن جنوبي يا بر رکن ديوار سمت جنوب است و سومي در آخر مسجد واقع شده‌ است. حقيقت آن است که ما معتقد نيستيم که موقعيت مئذنه‌ها تغيير يافته؛ زيرا در منابع تاريخي ذکر شده که آن‌ها در جاي خود، که ابن جبير نقل کرده، باقي مانده‌اند. حتي با تجديد بناي حرم پس از آخرين آتش سوزي به سال 886 ق، 46 روشن است که اين اشتباه در کتابت و تصحيف عبارت عبدري در قسمت مربوط به مئذنه‌ها رخ داده است. جايي مي‌گويد:

«در مسجد سه مئذنه است؛ دو عدد در دو رکن جنوبي و ديگري در آخر مسجد47 است. به گمان ما اين تصحيف و اشتباه درکتابت، در گفتة او اين‌گونه بوده است: حکم جنوبيين شايد جوفيين يا شمالي باشد؛ زيرا مغربي‌ها حکم جوف را به معناي شمال به کار مي‌برند. اين امر براي ما روشن مي‌‌سازد که موقعيت مئذنه‌ها همان‌گونه که بوده ذکر شده است؛ يعني دو عدد بر گوشة ديوار سمت شمال و يکي در گوشة جنوب شرقي، همان مئذنه‌اي است که عبدري مي‌گويد در آخر مسجد قرار داشته است.

عبدري همچنين به گنبدي يکدست سفيدِ متمايل به تيره‌ (خاکستري) که بر بالاي حجرة شريف ساخته شده اشاره مي‌کند. سفرنامة او نخستين سفرنامه‌اي است که به اين گنبد اشاره دارد و اين به آن سبب است که اين گنبد تا قبل از سال 678 که سلطان منصور قلاوون به ساخت آن فرمان داد، وجود نداشته است. گنبد چنانکه او توصيف کرده، بلند و مرتفع بوده که از مسافت دور ديده مي‌شده و به چشم مي‌آمده و از همة آثار اطرافش بلند‌تر بوده است؛ گويي منتظر استقبال از دوست يا راهنماي کاروان و سخنگوي بي زبان و پند دهندة بدون سخن است. عبدري ما را شگفت زده مي‌کند که بدين گونه با اين گنبد سخن مي‌گويد و اين امر بر آن نکته که ما پيشتر از رقت طبع و احساس او سخن گفتيم تأکيد دارد، که در ذکر اوصاف و تصوير و استفاده از عبارات وجمله‌ها منعکس گرديده است. و شايد آنچه که احساسات او را تحريک کرده به آن سبب است که اين گنبد بر فراز قبر پيامبرخدا صلی الله علیه و آله و سلم قرار يافته است و در آنجا بقعه و قبري شريف‌تر از قبر آن حضرت نيست.

عبدري به هنگام ورود به مدينه با امام جماعت حرم نبوي، که البته نامش را نمي‌آورد، ديداري کرده و از جهل و علم و معرفت کمِ وي سخن مي‌گويد. ما نمي‌توانيم مطالب وي در بارة جهل آن امام جماعت را بپذيريم؛ به ويژه اگر به سفرنامة سبتي، که مدينه را چهار سال قبل از عبدري زيارت کرده، مراجعه کنيم. او از امام جماعت حرم ستايش مي‌کند؛ اين فرد که احمد بن عثمان بن عمر مصري بوده به سبتي اجاز؛ روايت داده است.

بعيد نيست که درخلال سفر اين دو سيّاح، امام جماعت مسجد تغيير يافته و يا عبدري در صدور نظر و حکم در مورد اين مرد عجله کرده و در مورد همة ابعاد علم و آگاهي وي به ويژه به سبب کوتاهي مدت حضورش در مدينه، اطلاعي نداشته است.

سرانجام، بايد گفت آنچه که عبدري درسفر نامه‌اش در مورد حرم نبوي آورده ـ اگرچه دقتش بر اندازة ابن جبير نيست ـ اما داراي اهميتي ويژه است؛ زيرا اين سفر‌نامه متأخر از آن (ابن جبير) است و از لابلاي آن مي‌توان آنچه پس از بازسازي حرم در آن رخ داده را روشن ساخت. همچنين او به وضعيت حرم، قبل از آتش سوزي ديگري که در نيمه آخر شب سيزدهم ماه رمضان 886 رخ داده، توجه و تأکيد دارد؛ به ويژه سفرنامه‌هايي که مورد مطالعه قرار گرفت، اين توجه و عنايت را به اندازه‌اي که بايد و شايد در اين خصوص نداشته‌اند.

سفرنامة‌ عبدري در مورد ديگر مساجد مدينة منوره تقريباً خالي از هرگونه توصيف است. جز مسجد قبا که تنها اشاره‌اي به آن دارد. از اين اشاره برداشت مي‌شود که وي به زيارت مسجد قبا نرفته، بلکه به ديدن آن از دور اکتفا کرده است؛ بگونه‌اي که خود مي‌گويد: «و قبا و از مساجد آن شهر است. در سمت شرق که داراي بنا و مئذنه‌هايي است که چشم را خيره مي‌سازد»، اما عجيب آن است که در اين سخن، وي موقعيت قبا را در شرق ذکر مي‌کند، با اين‌که قبا در جنوب مدينه واقع است و اين نشان مي‌دهد که اين سياح در تعيين سمت‌ها و جهت‌ها دچار پريشاني است و اين همان چيزي است که ما پيش از اين با آن در بارة موقعيت مئذنة مسجد النبي صلی الله علیه و آله و سلم با آن برخورد کرديم.

عبدري به زيارت مقابر و مشاهد صحابه و صالحين در بقيع اهتمام مي‌ورزد؛ به‌گونه‌اي که براي کاري جز آن بيرون نمي‌رفته است. مشاهدات او در مورد بقيع ـ چنانکه توصيف مي‌کند ـ چنين است:

«اين مقابر داراي بناها و گنبد‌هاي محکم و بلندي است که محکم‌ترين و شاخص‌ترين آن‌ها به لحاظ بنا، گنبد عثمان بن عفان است که رفيع، وسيع و زيبا است. در کنار آن، گنبد عباس قرار دارد. اما ارتفاع گنبد مالک بن انس به اندازة سينة انسان است و کف آن نيز با سنگريزه پوشيده شده است. بر بالاي سر او نيز سنگي را مشاهده کرده که بر روي آن نوشته شده: «امام مالک بن انس رضي الله عنه، در ربيع الأول، سنة 179 از دنيا رفت، ولادت او در ربيع الآخر سال 93 بود.»48

اين در حالي است که در دو سفرنامة پيشين (سفرنامة ابن جبير و سبتي) از اين موضوع و مشاهدة عبدري ياد نشده است و اين نشان مي‌دهد که او در عصر پس از آن دو در مدينه بوده است. در زير هر گنبد يا بنا، که عبدري از آن عبور کرده، بيشتر از يک قبر وجود داشته، جز گنبد مالک بن انس که غيراز قبر او، قبر ديگري در آن نبوده است.

بي شک سفر عبدري، اگر چه به هدف اداي فريضه انجام شده، ليکن در کنار آن، به بحث در بارة علم هم مي‌پردازد؛ مانند سفرنامة سبتي، اما در روش پرداختن به آن، ميان آن دو اختلاف است؛ سبتي ازشهرهايي‌که مي‌گذشت، اهتمام به‌ملاقات با اهل علم داشت و از آن‌ها اجازه روايت مي‌گرفت، اما عبدري وضعيت علم و علما از شهريايي که عبور مي‌کرد را کوتاه و موجز مي‌نويسد و عنايتي به افزايش آگاهي در خصوص کساني که با آن‌ها ملاقات کرده، ندارد. به همين اندازه که بتواند حکم کند آن‌ها اهل علم و معرفت هستند، بسنده مي‌کند.

عبدري در توصيف حيات علمي در مدينة منوره، از اين رويه و شيوه خارج نمي‌شود و در اين خصوص ياد آور مي‌شود که در مدينه «به رغم جديت در تفحص و اصرار بر دريافت و تکرار سؤال در مورد کسي که به علم موصوف است و نه کسي که به تخصصي از تخصص‌هاي شناخته شده آگاهي دارد» کسي را نديده است.49

در نگاه عبدري، امام جماعت حرم شريف نبوي داراي علم و آگاهي لازم که بتواند واجبات را ادا کند، نيست و او را به جهل و نا آگاهي توصيف مي‌کند و ما ناچاريم در اينجا متذکر شويم که اين سيّاح در صدور رأي و انديشه در مورد حيات علمي در مدينه و ديگر شهرهايي که از آن عبور کرده، نه هدفي براي سرزنش کردن داشته و نه از روي هواي نفس بوده، بلکه او به عوامل و دلايلي استناد مي‌کند که پيش از اين در بارة ويژگي‌هاي اين سياح گفتيم که شايد مهم‌ترين آن، وسعت آگاهي و علم او است که وي آگاهي‌هاي ديگران را با آن مي‌سنجد و مقايسه مي‌کند و از کساني که فاقد آن هستند، سخن مي‌گويد.

ما معتقد نيستيم که حيات علمي فعال در مدينة منوره که سبتي در سفرنامه‌اش توصيف کرده، رو به افول بوده و به سوي جهل و ناداني مي‌رفته است. آنچه که ترجيح دارد اين است که عبدري پس از وصف حيات علمي مدينه، اين نکته را ياد آور مي‌شود که در حرم با يکي از همسايگان و مجاوران آن ديداري داشته که نامش عفيف الدين ابو محمد عبدالسلام بن محمد بن مزروع بصري خرما فروش بوده و او چنانکه شيخ حسن الهيئه توصيف مي‌کند، معاشرتي نيکو دارد؛ او «در سرزمين‌ها سفر کرده و از شيوخ روايت شنيده و سرانجام در مدينه سکني گزيده است.» 50 عبدري نيز از وي در خواست اجازة روايت کرده و او نيز به چه از وي روايت کند، اجازه داده است. اين بصري از همان علماي مدينه است که سبتي در گذشته با او ديدار داشته و شرح حال او را در سفرنامه‌اش (که از سفرنامة عبدري 4 سال فاصلة زماني دارد) نگاشته است.

نکتة ديگري از اين سيّاح نمي‌يابيم که بخواهيم در توصيف حيات علمي مدينه به آن اشاره کنيم جز اين‌که او دو روز بيشتر در مدينه نمانده‌ است. چنانکه خودش در سفرنامه‌اش مي‌نويسد: «و اين مدتي بسيار کوتاه است که نمي‌توان در مورد چيزي حکمي صادر کرد.»

عبدري در حجاز قصيده‌اي در مدح پيامبرخدا صلی الله علیه و آله و سلم سروده و به گفتة خودش، آن را از شيخ عفيف الدين که پيشتر از آن سخن گفته شد، شنيده است. کسان ديگري هم آن را از شيخ عفيف الدين شنيده و ثبت کرده‌اند و شيخ نيز به خط خود به آنان اجازه داده است. اين قصيده از 142 بيت دلنشين و شيرين و آسان فراهم شده و در آن پيچيدگي نيست و از الفاظ غريب و مهجور بهره نگرفته است. مي‌توانيم آن را به سه بخش تقسيم کنيم:

اولين بخش آن، که کوتاهترين است، توجيهات و نصايحي است که سفرنامه‌ نويس براي خوانندگانش فراهم ساخته که آنان را تشويق مي‌کند فرصت‌ها را غنيمت بشمارند و دامن خود بر‌چينند (آستين بالا زنند) براي رسيدن به ثواب مسافرت به مکّة مکرّمه و مدينة منوّره.

بخش دوم اختصاص به مکّة مکرّمه و اعمالي يافته که بايد يک حاجي در آنجا انجام دهد؛ يعني مختصري از مناسک حج.

و قسمت سوم يا آخرين آن، که طولاني‌ترين قسمت‌ها است، سخن کوتاهي دارد از مدينة منوّره، و طيبه، معهد الأحباب، ربع المصطفي و سپس به مدح و ستايش پيامبرخدا صلی الله علیه و آله و سلم مي‌پردازد و آن را با سخن از نبوت پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم که عيسي علیه السلام و نيز مناديان در عصر جاهليت آن را فرياد زدند و کاهنان و رهبانان به آن خبرداده‌اند جلا مي‌دهد. او در مورد آن حضرت اينگونه سروده است:

«زبان از اداي حق او قاصر است، اگر چه به طور خستگي ناپذير و با کوشش تمام، هر چه مي‌تواند در آن مورد بگويد.

پس به اندازة خود براي او بگو، نه به اندازه کمالش و صحيفه عشق و دلباختگي را بر افراز که هرگز آن را نمي‌توان انکار کرد.»

از اين قصيده مي‌توان فهميد که عبدري خود را آمادة سکونت و مجاورت در مدينه کرده و درمورد آن مي‌انديشد؛ بگونه‌اي که در شعر خود خيال مهاجرت و منزل گزيني در آنجا را در سر مي‌پروراند و خود را براي رويارو شدن با آن مهيا مي‌سازد.

«در نيت من است که اگر در اين راه همراهي نشوم، بر آن به تنهايي صبر خواهم کرد وسوگند مي‌خورم که در مورد تو تسليم نشوم.»

معلوم مي‌شود اموري بر سکونت او در مدينه مانع است که مهمترين آن‌ها؛ چنانکه از قصيده‌اش پيدا است، فرزندان کوچکش هستند که به آن‌ها علاقة بسيار دارد و آنان وي را تشويق به بازگشت به سوي خود مي‌کردند. عبدري اين امر را در قالب ابياتي براي پدرش بيان مي‌کند. روح انساني او، وي را از اين‌که ديگران بر ضعف او آگاهي يابند، شرمسار نمي‌کند. او مي‌گويد.

«اگر موانعي که تقدير رقم زده است نبود و کودکاني که بر ايشان نزد هر نغمه سرا و سرايندة خوش آواز مي‌گريم.

من آنان را در غربتي رها کرده‌ام و گريه‌ام براي آنان است که هر شاخة تازه جوانه زده و نازکي ( دل لطيفي) را مي‌سوزاند.

درجايي رها کردم که آخرين نقطة غرب (مغرب) است که در پس آن جز تلاطم امواج دريا و کف چيز ديگري نيست.»

و اين سيّاح به خود تسليت مي‌گويد ـ و اگر نتواند به نزد فرزند کوچکش باز گردد ـ باقي‌ماندة عمرش را پايان يافته مي بيند.

«علاقه و شوقم به تو و ياد تو پيوسته است؛ در روز روشن و هنگامي که بال‌هاي شب رو به خاکستري و سياهي مي‌رود.»

پی ‌ نوشت:

1. استاد دانشكدة علوم تربيتي مدينة منوره.

2. از شهرهاي معروف در شرق اندلس يا اسپانياي كنوني است.

3. ن.ک.به: الاعلام زركلي، ج7، ص32

4. سياح معروف اندلسي كه سفرنامه‌اش به «رحلة ابن جبير» معروف است؛ ابوالحسين محمد بن احمد بن جبير در 540 ق. در بلنسية اندلس به دنيا آمد و در 614 ق. از دنيا رفت. بخش قابل توجهي از سفرنامة وي مشاهدات او از سفر حج است. ابن جبير سفر خود را از غرنامه در شوال سال 578 آغاز مي‌كند و در ربيع الثاني 579 به مكه مي‌رسد و در محرم 580 به مدينه وارد مي‌شود؛ يعني او حدود يكصد و ده سال قبل از عبدري به حج رفته است «مترجم».

5. ن.ک. به: سفرنامه، ص24

6. ن.ک. به: سفرنامه، صص 128 و 234

7. ن.ک. به: سفرنامه، ص 235

8. سفرنامه، ص 1

9. سفرنامه، ص186

10. سبتي، منسوب به شهر سبته در مغرب، مقابل اندلس، از سفرنامه نويسان و سياحان قرن هفتم است كه اندكي پس از ابن جبير به سفر حج اعزام و سفرنامه خود را نگاشته است، «مترجم».

11 . سفرنامه، ص186

12 . سفرنامه، ص 11

13. سفرنامه، ص 13 ـ 27 ـ 32 ـ 100 ـ 132

14. همان.

15. سفرنامه، ص10، 64، مقصود از اين کلمات فلات وسيع است.

16. همان، صص3، 32 و 39

17. همان، 203

18. حصار و ديوار شهر مدينه تا قرن دهم همچنان پابرجا بوده است. «مترجم»

19. منظور ملک منصور قلاوون از مماليک ترک مصر و شام است. «مترجم»

20. دارالوضوء تا دوران عثماني‌ها همچنان اهميت خود را حفظ کرده بود. «مترجم»

21. مقصود وي برحاء درسمت شمال مسجد النبي است. «مترجم»

22 . سفرنامه، ص203

23. سفرنامه، همان201، مقصود وي از چاه امام علي علیه السلام چندان روشن نيست. آيا او به آب‌هاي علي علیه السلام درمنطقة شجرة کنوني اشاره دارد. تا آنجا که روشن است، امام علي علیه السلام در داخل مدينه چاهي نداشته‌اند، «مترجم».

24. مقصود وي در حرّة معروف مدينه، حرّة شرقي و غربي است که شهر را در محاصرة خود دارد. اين حرّه‌ها همان سنگ‌ها و صخره‌هاي آتشفشاني هستند، «مترجم».

25. همان، صص 292 و 293

26. تا پايان دوران عثماني و شرفاي مکه، شيعيان بيشترين جمعيت را در مدينه داشته‌اند، «مترجم».

27 . مقصود غالي گري است، «مترجم».

28. بنگريد التاريخ الشامل المدينة المنوره ج2، صص135، 288

29. اين آتش سوزي در رمضان سال 654 ق. رخ داده‌ است؛ يعني تقريباً 34 سال بعد از سفر عبدري به مدينه. در اين حريق منبر پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم، درها، خزاين، ضريح، صندوق‌ها، قفسه‌هاي کتاب، پوشش مرقد وسقف به کلي سوختند، «مترجم».

30. مقصود صحن اول مسجد النبي صلی الله علیه و آله و سلم است، «مترجم».

31. ن.ک. به: سهروري ، وفاء الوفا، ج2، ص671

32. سفرنامه، ص204، اين همان صحن اول مسجد النبي صلی الله علیه و آله و سلم است که هنوز هم به همان‌گونه ـ البته به جز کف آن ـ باقي مانده است، «مترجم».

33. همان، ص 204

34. مقصودش بايد ستون‌هاي روضته النبي صلی الله علیه و آله و سلم باشد، «مترجم».

35 . سفرنامه، ص 217

36 . پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم نمازهاي خود را کنار ستوني مي‌خواندند که به «المخلّقه» معروف شد. ظاهراً چوبي‌که عبدري به آن اشاره کرده، بايد بقاياي سوختة همان ستون المخلقه باشد که در آتش سوزي مسجد سوخت و بعد از بازسازي، قسمتي از آن را داخل محراب قرار دادند. در دوران سلطان اشرف قايتباي؛ يعني در 888 ق. حدود دويست سال پس از عبدري، محراب نفيس و يکپارچه‌اي از سنگ ساخته شد، «مترجم».

37. سفرنامه، ص219

38. سفر نامه، ص219

39. اين منبر را ملک اشرف قايتباي د ر 888 ق. پس از آتش سوزي ساخت، نه ملک ظاهر بيبرس، «مترجم».

40 . يعني ساده.

41. سهرودي، وفا الوفاء، ج2،ص574، از اين صندوق امروزه اثري نيست بلکه در ضريح سمت شمال مرقد و سر مبارک پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم يک دايرة خالي گذاشته‌اند تا موقعيت سر مبارک مشخص شود( مترجم)

42. همان؛ ج2، ص 516

43. از اين مخزن براي نگهداري روغن استفاده مي کردند تا مشعلها را با آن روشن سازند(مترجم)

44. بگويد، همان، ج2، ص516

45. همان، ج2، ص 527

46. سفرنامه، ص205

47. خوفه ابوبکر در سمت غرب مسجد قرار داشته است و اکنون نيز کمي داخل ابواب صديق تابلوي با نام خوفه ابوبکر ديده‌ مي‌شود. ابوبکر در اين مکان زندگي مي‌کرده است( مترجم)

48. سفرنامه، ص204

49. سفرنامه، ص206

50. سفرنامه، ص207